

## تجلیات قدسی خورشید

اثر: دکتر حمیرا زمردی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۳۰۵ تا ۳۱۷)

### چکیده:

در این مقاله تجلیات قدسی خورشید به عنوان نماد ذات اعظم در سه شاهکار بزرگ منظوم ادب فارسی، شاهنامه فردوسی، کلیات خمسه نظامی و منطق الطیر عطار مورد بررسی قرار گرفته و گونه های مختلف قداست خورشید با اساطیر ایران، چین، هند، مصر، یونان، و... نیز برخی از ادیان پیش از اسلام مطابقت داده شده است.

موارد مورد نظر در این مقاله عبارتند از: بررسی خورشید به عنوان نمادی از ذات خداوند، فرهمند بودن خورشید، تشابه ساختاری خورشید به مرغ و سیمرغ علی‌الخصوص در منطق الطیر عطار، فرآیند مرگ آیینی روح و مردن پیش از مرگ جسمانی با الهام گرفتن از طلوع و غروب خورشید، رمز پردازی خورشید به عنوان نظام روزانه روح و همسانی خورشید با روح، تمهیدات زمانی اسطوره با مقیاسهای طلوع و غروب خورشید و نقش خورشید در تعیین محدوده های مکانی اسطوره که تمام این موارد با شواهدی از سه متن مذکور مطابقت داده شده است.

واژه‌های کلیدی: تجلیات قدسی، نوزایی، مرگ آیینی.

مقدمه:

### تجلیات قدسی خورشید

از میان عناصر زیست شناختی قداست که در باب آفرینش مطرح است، خورشید، مهم ترین تجلی جهان شمول قداست به شمار می رود و چنان که باز خواهیم نمود، بیشتر اساطیر مربوط به آفرینش که بازتابی در ادبیات ماداشته، مربوط به خورشید است. از اینرو ما بر آنیم تا در این تحقیق، جلوه های قداست خورشید را که در سه متن ارجمند یعنی شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و منطق الطیر عطار به تصویر کشیده شده، با توجه به اسطوره ها و آیین های برخی از ملل در باب خورشید، مورد تحقیق قرار دهیم و با ارایه نقدی تطبیقی، تجلیات قدسی خورشید را در ادبیات فارسی بررسی کنیم.

در بندهش، مهر شاه همه سرزمین هاست و در جدول نجومی مندرج در این کتاب دلالت خورشید بر شاهان و خدایان است. (فرنغ دادگی، ۱۳۶۹، ص ۵۸، ۱۱۳). در یشت ها از خورشید به عنوان شریکی در فرمانروایی جهان یاد شده است. (یشت ها، ۱۳۶۳، کرده ۱ بند ۱).

در ریگ ودا، قدیمی ترین سند مکتوب هند و ایرانی، خورشید، سرور سلطنت عالی قلمداد شده است. (ماندالای چهارم، ۱۳۷۲، سرود ۱۲) در تورات نیز تجلی ذات و جلال یهوه در روشنی و درخشندگی به خورشید مانند شده است. (مزامیر داود، مزمور ۸۴، آیه ۱۱)

در متون ادبی مورد بحث ما نیز از خورشید تحت عنوان فرمانروا، نیراعظم، پادشاه هفت اقلیم، شاهنشاه صبح، شاه انجم، سلطان مشرقی یاد شده است و به پادشاهی آن اشاره کرده است؛ از این جمله می توان به شواهد زیر استناد کرد:

به عشق هوا بر زمین شد گوا      به نزدیک خورشید فرمانروا

(فردوسی، ج ۶، ۱۹۶۶، ص ۲۱۶).

از سر طالع همایون بخت رفت سلطان مشرق بر تخت  
(نظامی، هفت پیکر، ۱۳۶۲، ص ۲۸۴).  
فره خورشید و تصور اساطیری فرهمند بودن آن نیز یاد آور این سخن مهریشت  
است که مهر را کسی می داند که از نیروی زمان و فرمзда بر خوردار است. (بشت‌ها،  
مهریشت، ۱۳۶۳، ص ۴۵۷) و در کارنامه اردشیر بابکان خاطر نشان شده است که بابک  
شبی به خواب می بیند که خورشید از سر ساسان تافته و همه جهان را روشن  
ساخته است. (ترجمه دکتر فره وشی، ۱۳۵۴، ص ۵)  
این نکته رابطه خورشید را با فره شاهان و خدایان به سبب فرهمند بودنشان به  
یاد می آورد:

بیاراست کاووس خورشید فر به دیبای رومی یکی مهدزر  
(فردوسی، ج ۲، ۱۹۶۶، ص ۱۴۵).  
چو دیدند کردند زو آفرین بر آن فرمند آفتاب زمین  
(فردوسی، ج ۶، ۱۹۶۶، ص ۲۳).  
چو پیدا شد آن فر خورشید زرد بسپیچید زلف شب لاژورد  
(فردوسی، ج ۹، ۱۹۶۶، ص ۱۴۹).

از سوی دیگر مضمون تجرد و تنهایی خورشید را می توان رمز وحدانیت ذات  
اعظم و نیز تمثیلی برای انزوای عارفانه در آیین های راز آموزی دانست. در ریگ  
ودا نیز خورشید فردیگانه خوانده شده است. (ماندالای اول، ۱۳۷۳، سرود ۱۶۴)

به تنهایی قناعت کن چو خورشید که همسر شرک شد در راه جمشید  
(نظامی، خسرو شیرین، ۱۳۶۲، ص ۲۷۰).  
چو ماه از اختران خود جدایی نه خورشیدی چنین تنها چرایی  
(نظامی، همان، ۱۳۶۲، ص ۷۵).

در رمز پردازی های خورشیدی از خورشید تحت عنوان نظام روزانه روح در

مقابل نظام شبانه روح که مربوط به ماه و تجدید حیات ادواری آن است، یاد می‌شود و خورشید به عنوان بزرگترین نماد روح مانند چشمی است که به واسطه آن می‌توان از دریچه جان به عالم ملکوت نظر کرد. (الیاده، میرچا، ۱۳۷۲، ص ۱۳۴، ستاری جلال، ۱۳۷۲، ص ۱۳۵-۱۳۷).

از اینرو در دوران ودایی، هندوان، خورشید و ماه را چشمان آسمان می‌پنداشتند و معتقد بودند که خورشید از مردمک چشمان نارایانا آفریده شده است. (ایونس، ورونیکا، ۱۳۷۵، ص ۴۳). همچنین در ریگ ودا، بهگودگیتا و اوپانیشاد به این مطلب اشاره شده است. در روایات مزدیسنی نیز خورشید چشم هرمزد محسوب می‌شود و اوپانیشاد، آفتاب را موکل بینایی می‌داند. (اوپانیشاد، ۱۳۵۶، ص ۱۷۹)

در سخن فردوسی نیز از چشم خورشید بطور ناخود آگاه یاد شده است :  
از آواز گگردان و باران تیر      همی چشم خورشید شد خیرخیر  
(فردوسی، ج ۴، ۱۹۶۶، ص ۱۶۰)

تشابه ساختاری با مرغ و سیمرغ و همسانی اسطوره ای آن با ققنوس نیز حکایت از رمزگرایی های روح و نفس انسان دارد چنان که در آثار بزرگانی چون ابن سینا، غزالی، عطار، سهروردی و برخی منابع دیگر نمایانده شده است و این تمثیل در رمز پردازی های آیینی برای فرآیند مردن پیش از مرگ و حیات دوباره به کاررفته است چنان که در اساطیر مصر، ققنوس، شکل شخصیت یافته خورشید در حال طلوع تصور شده است. (ویو، ژ، ۱۳۷۲، ص ۱۱۲، ۱۱۹)

این تشبیه ساختاری در متون ادبی مورد نظر ما به صراحت بیان شده چنان که در منطق الطیر، خورشید رمز سیمرغ قرار گرفته است :

برو مرغ پران چو خورشید دان      جهان را از او بیم و امید دان  
(فردوسی، ج ۱، ۱۹۶۶، ص ۲۲۲).

پیش سیمرغ آفتاب شکوه شد چو مرغ پرنده کوه به کوه  
(نظامی، هفت پیکر، ۱۳۶۲، ص ۳).  
در شدن خورشید به چشمه آب گرم و غسل کردنش در شامگاهان و خروج آن از  
آب به هنگام بامداد مبتنی است بر این که مردگان در مغرب، خورشید را در سفر  
خود در اقیانوس همراهی می کنند و با زورق خورشید بر آب می روند و در نهایت  
روان های پاک با خورشید به جهان نور باز می گردند. (الباده، میرچا، ۱۳۷۲، ص ۱۴۳)  
این اسطوره یاد آور تشریف آیینی به شرط غسل تعمید است که در آیین میترا و  
مسیح رواج داشته است. (ورمازن مارتن، ۱۳۷۱، ص ۱۵۲، ۱۵۳) و این مقوله به معنای مردن  
پیش از مرگ و تولد دوباره است :

در آن ژرف دریا شگفتی بماند  
فرو رفتن آفتاب از جهان  
حجابی مغانی بد آب را  
فلک هر شبانروزی از چشم دور  
به ما در فرو رفتن آفتاب  
همان چشمه گرم کوراست جای  
در آن بحر کورا محیط است نام  
چو خورشید پوشد جمال از جهان  
به وقت رحیل آفتاب بلند  
علم چون به زیر آرد از اوج او  
چو لختی رود در سر آرد حجاب  
به دانش چنین می نماید قیاس  
چو آن چشمه گرم را دید شاه  
ز دانا بپرسید کاین چشمه چیست  
که یونانیش اقیانوس خواند  
در آن ژرف دریا نبودی نهان  
نپوشیدی از دیدها تاب را  
به دریا در افکندی از چشمه نور  
اشارت به چشمه است و دریای آب  
به دریا حواله کند رهنمای  
معلق بود آب دریا مدام  
پس عطف آن آب گردد نهان  
ز پرگار آن بحر پوشد پرند  
توان دیدنش در پس موج او  
که آید نورد زمین در حساب  
دگر رهبری هست بر ره شناس  
نشد چشم او گرم در خوابگاه  
همیدون نگهبان این چشمه کیست

چنین گفت دانا که این آب گرم بسا دیده‌ها را برد آب شرم  
 در این پرده بسیار جستند راز نیامد به کف هیچ سر رشته باز  
 من این قصه پرسیدم از چند پیر جوابی ندادست کس دلپذیر  
 دهد هر کسی شرح آن نور پاک یکی گرد مرکز یکی زیر خاک  
 که داند که بیرون از این جلوه گاه کجا می کند جلوه خورشید و ماه  
 (نظامی، خردنامه، ۱۳۶۲، ص ۱۷۲-۱۷۳).

تو خورشید گفتی به آب اندرست سپهر و ستاره به خواب اندرست  
 (فردوسی، ج ۴، ۱۹۶۶، ص ۱۲۲).

چو باریک و خمیده شد پشت ماه ز تار یک زلف شبان سیاه  
 چو روز دگر چشمه آفتاب برانگیخت آتش ز دریای آب  
 دو لشکر به هم برکشیدند کوس چو شطرنجی از عاج و از آبنوس  
 (نظامی، شرف نامه، ۱۳۶۲، ص ۱۲۵).

نظامی در شرف نامه به صراحت از زورق آفتاب یاد کرده است :

سحر گه که زورق کش آفتاب ز ساحل بر افکند زورق بر آب ...  
 (همان، ۱۳۶۲، ص ۳۹۰).

باید خاطر نشان ساخت که تعبیر چشمه آفتاب و چشمه خورشید نیز برخاسته  
 از همین باورند :

شود روز چون چشمه رخشان شود جهان چون نگین بدخشان شود  
 (فردوسی، ج ۱، ۱۹۶۶، ص ۲۰۸).

چشمه خورشید که محتاج اوست نیم هلال از شب معراج اوست  
 (نظامی، ۱۳۶۲، ص ۱۳).

اشاره به این فرآیند طبیعی که نیلوفر با طلوع خورشید سر از آب بر می آورد و با

غروب آن فرو می‌رود، مقوله‌ای است که اساطیر هند بدان اشاره دارند و پرتو نوری را که در میان دل نیلوفر است، از آفتاب می‌دانند و توجیه عرفانی آن را چنین ابراز می‌دارند که از میان دل ریاضت کشیده، نیلوفری زیبا از توده‌های خاک و خاشاک سر برمی‌آورد و در زیر نور آفتاب متجلی می‌شود (اوپانیساد، ۱۳۵۶، ص ۲۴۵) و به حیاتی تازه دست می‌یابد. در متون ادبی مورد بحث ما نیز رابطه آفتاب با نیلوفر مندرج است:

چو عاجز گشت ازین خاک جگر تاب‌چو نیلوفر سپرافکند بر آب  
(همان، خسرو و شیرین، ۱۳۶۲، ص ۴۴)

این رمزگرایی دو سویه که غایانگر همزیستی میان نیلوفر و آفتاب است، ریشه در اندیشه‌های کهن تر بشری نیز دارد، چنان که اساطیر مصر حاکی از آن است که زایش دوباره خورشید در درون گلبرگ‌های نیلوفری انجام می‌گیرد. (ویو، ژ، ۱۳۷۲، ص ۴۸، ۴۹) و مطابق اساطیر هند، برهما در درون نیلوفر آبی شناور بر امواج می‌خوابد و با شکفتن نیلوفر بیدار شده، همه چیز را دوباره خواهد آفرید. (ابونس، ورونیکا، ۱۳۷۵، ص ۴۰، ۴۱). همان طور که در خصوص تجلیات قدسی خورشید باز نمودیم در اساطیر چین، سفر خورشید از کوه تاشان (مطابق البرز) آغاز می‌شود و این کوه، داور مرگ و سرنوشت و ماوای روان مردگان محسوب می‌شود. (کریستی، آنتونی، ۱۳۷۳، ص ۱۰۳)

تقارن خورشید با کوه که در متون ادبی ما بیشتر کوه البرز مورد نظر است، به کرات مطرح شده و در بیشتر موارد این تقارن در قالب تمهیدات زمانی اسطوره بازتویی شده است که در بخش مربوط به آن در همین فصل به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت:

سر از البرز برزد قرص خورشید      جهان را تازه کرد آیین جمشید  
(نظامی، خسرو و شیرین، ۱۳۶۲، ص ۵۹)

دگر ره شادمان می‌شد به امید      که برنامد هنوز از کوه خورشید  
(هما، ص ۹۳).

نشاید زدن تیغ با آفتاب      نه البرز را کرد شاید خراب

(هما، شرف نامه، ۱۳۶۲، ص ۳۸).

چو بر زد سر از تیره کوه آفتاب      بد اندیش را سر بر آمد ز خواب

(فردوسی، ج ۹، ۱۹۶۶، ص ۲۷۶).

در تاریخ ادیان، کوه از شأن و منزلت، محور و مرکز بر خوردار است و متبرک و مقدس به شمار می رود چرا که دریچه جهان نورانی و نقطه تلاقی آسمان و زمین است. (الیاده، ۱۳۷۳، ص ۱۰۸). در اساطیر و روایات ایرانی، مکان البرز پیرامون جهان است و خورشید بر زبر این کوه چون افسری در گردش است (فرننگ دادگی، ۱۳۶۹، ص ۷۱، ۵۹) و از بالای البرز طلوع و غروب می کند.

از اینرو کوه عامل اتصال زمینی‌ها به آسمان است. رابطه خورشید با درخت سرو نیز مانند ارتباط آن با کوه پدیدار می شود، چنان که در آیین میترا، درخت سرو درخت خورشید نما تلقی شده است و در نقش به دست آمده از این رمز، سرو همچون درختی کیهانی تصویر شده که زمین را به آسمان متصل می سازد و خود به خورشید منتهی می شود (دوبوکور، مونیخ، ۱۳۷۳، ص ۳۵).

همچنین در آیین میترا نقش هفت سرو با هفت خنجر که بر گرد سر آن کشیده شده و نشانه اشعه خورشید هستند، حاکی از این مطلب است. (ورمازرن، ۱۳۷۱، ص ۱۹۳) از آنجا که در رمز پردازی های آیینی، درخت سرو رمز جاودانگی و نامیرایی است (دوبوکور، ۱۳۷۳، ص ۳۵)، با خورشید که مظهر بی مرگی و تولد دوباره است مربوط می شود. گذشته از به کارگیری سنت ادبی شاعرانه گویندگان فارسی سرا در کاربرد مضمون خورشید و سرو باید به شکل اساطیری این باور ناخودآگاه نیز توجه داشت:

### تمهیدات زمانی اسطوره با مقیاس های خورشیدی

در سراسر شاهنامه، مقاطع زمانی با دمیدن خورشید و غروب آن نمایانده شده



است. قابل ذکر است که در بسیاری از این موارد توصیف طلوع خورشید با حالات حماسی مطابقت دارد. چنانکه در توصیف رزم و کارزار، تصاویر بر آمدن خورشید با لشکر کشیدن، تیغ برکشیدن، سپر بر روی گرفتن و تصاویری نظیر آن همراه شده است. در واقع فردوسی و نظامی، هوشیارانه به این تمهیدات اسطوره ای جهت پی ریزی سبک حماسی دست زده‌اند.

از سوی دیگر تاثیرات به جا مانده از مهر پرستی کهن و اساطیر ایرانی که در این متون به چشم می‌خورد، غیر قابل انکار است. در مینوی خرد، حرکت خورشید و ماه واسطه در دست داشتن حساب روز، ماه، سال، تابستان، زمستان، بهار و پاییز محسوب شده است. (مینوی خرد، ۱۳۶۴، ص ۶۷). تمهیدات زمانی اسطوره به واسطه خورشید می‌تواند برای سخن مهر یشت نیز مبتنی باشد که خورشید را برخوردار از نیروی زمان و فرزدا می‌داند. (یشت‌ها، ۱۳۶۳، ص ۴۵۷)

همچنین در اوپانیشاد، آفتاب، صورت زمان، فرض شده و خاطر نشان شده است که زمان از آفتاب صورت پذیرفته است و همانطور که هیچکس نمی‌تواند با شناوری از دریای محیط درگذرد، همچنین هیچ کس نیز به انتهای زمان نخواهد رسید و این آفتاب خود، زمان است و در زمان از او سال و فواصل زمانی پیدا می‌شود. (وپانیشاد، ۱۳۵۶، ص ۲۵۴) همچنین ابهام زمان به دلیل عدم حضور خود آگاهی تاریخی که از ویژگیهای اسطوره است (الیاده، ۱۳۷۲، ص ۱۴)، نیز می‌تواند عامل دیگری برای این تمهید باشد:

ز شبگیر تا تیره شد آفتاب	همی خون به جوی اندر آمد چو آب
ز چهره بشد شرم و آیین مهر	همی گرز بارید گفتی سپهر
	(فردوسی، ج ۲، ۱۹۶۶، ص ۱۲۱).

سپهدار ایران به فرزانه گفت      که چون بر کشد تیغ، هور از نهفت

- به پیش سیاوش همی رو به هوش  
نگر تا چه فرماید آن دارگوش  
(همان، ج ۳، ۱۹۶۶، ص ۱۶).
- ز پولاد پیکان و پر عقاب  
سپر کرد بر پیش روی آفتاب  
(همان، ج ۴، ۱۹۶۶، ص ۱۳۱).
- چو خورشید تیغ از میان بر کشید  
شب تیره گشت از جهان ناپدید  
تسبیره بر آمد ز درگاه شاه  
به سر بر نهادند گردان کلاه  
(همان ص ۱۱۲).
- بدین سان به شادی گذر کرد روز  
چو از چشم شد دور، گیتی فروز  
به خواب و به آرامش آمد به شتاب
- بغلتید بر جامه افراسیاب  
(همان، ج ۳، ص ۴۸).
- چو خورشید از چرخ گردنده سر  
سپهدار پیران میان را بست  
بر آورد بر سان زرین سپر  
یکی باره تیز رو بر نشست  
(همان ص ۹۹).
- سحرگه که زورق کش آفتاب  
سپهدار چین شهریارختن  
ز ساحل برافکند زورق بر آب  
رسولی بر آراست از خویشتن  
(نظامی، شرف نامه، ۱۳۶۲، ص ۳۹۰).
- ترک روز آخر چو با زرین سپر  
شیخ خلوت ساز کوی یار شد  
هندو شب را به تیغ افکند سر  
با سگان کوی او در کار شد  
(عطار، ۱۳۶۵، ص ۷۳).

### تمهیدات مکانی اسطوره با مقیاس های خورشیدی

نقش خورشید در تعیین محدوده های مکانی اسطوره همانند نقش آن در

تمهیدات زمانی است. مطابق عبارت مندرج در روایت پهلوی از ستاره پایه تا خورشید پایه، برترین زندگی یعنی بهشت قلمداد شده است. (روایت پهلوی، ۱۳۶۷، ص ۸۸) در اوپانیشاد نیز دعایی مذکور است که در آن آفتاب دروازه بهشت خوانده شده است: اول این دعا را خوانده «از آفتاب مدد خواهد ... آفتابی که روشن است از مدد، او قدرت سلوکی حاصل شود که به عالم برهما رسیده، رستگاری بیابیم و آفتاب رخصت دهد که برای رفتن بهشت پیش فرشتگان راه خود را روشن ساخته به آنجا برسیم که آفتاب دروازه بهشت است برهنانی که ضبط حواس کرده دل خود را به آفتاب مشغول می سازند و به عالم برهما رهنمون می گردند» (اوپانیشاد، ۱۳۵۶، ص ۱۹۸)

مرحوم استاد مهرداد بهار نیز خاطر نشان می سازد که بهشت، گاه با خورشید یکی دانسته شده و با پرتو آن پیوند یافته است. (بهار، مهرداد، ۱۳۶۲، ص ۱۶۸) از اینروست که در متون ادبی ما یکی از برترین معیارهای مسافت، جایگاه خورشید در نظر گرفته شده و در مواردی که سخن از مکانی مبهم می رود تابش یا غروب خورشید، معیار مسافت شناخته می شود:

برآید کند خاک را ارجمند	کز آن جایگه کافتاب بلند
به خوبی و دانش به آیین و راه	چون تو شاه نهاد بر سر کلاه
(فردوسی، ج ۳، ۱۹۶۶، ص ۱۵).	
تکاپوی می کرد با همهران	از آن سو که خورشید می شد نهان
(نظامی، خردنامه، ۱۳۶۲، ص ۱۷۱).	

سر نیزه بگذاشت از آفتاب	از و شاد شد جان افراسیاب
(فردوسی، ج ۳، ۱۹۶۶، ص ۱۸۴).	

دلاور به خورشید بر برد سر	ورا داد سالار جمشید فر
---------------------------	------------------------

(همان، ص ۲۶۰).

به هامون مرا رخت باید کنون      فشاندن به شمشیر بر شید خون

(همان، ص ۲۱۸).

توانایی و فرشاهی تورااست      ز خورشید تا پشت ماهی تورااست

(همان، ج ۳، ۱۹۶۶، ص ۳۸۶).

### نتیجه:

خورشید یکی از محوری ترین نمادهایی است که به جهت تقدس آن در ادیان و ملل مختلف، رمز الوهیت، مرگ آیینی، تولد دوباره، مسافت مکانی و مقیاس زمانی قرار گرفته و بسیاری از رمزپردازیهای آیینی از این نماد اعظم ناشی می شود.

### منابع و مأخذ:

- ۱- الیاده، میرچا، رساله در تاریخ ادیان، سروش، ۱۳۷۲، ص ۱۰۸، ۱۳۴، ۱۴۳.
- ۲- اوپانیشاد، ترجمه شاهزاده محمد داراشکوه فرزند شاه جهان با مقدمه و حواشی دکتر تاراچند، سید محمد رضا جلالی نائینی، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۶، ص ۱۷۹، ۱۹۸، ۲۴۵، ۲۵۴.
- ۳- ایونس، ورونیکا، اساطیر مصر، ترجمه باجلان فرخی، نشر اساطیر، ۱۳۷۵، ص ۴۰، ۴۱.
- ۴- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست، توس، ۱۳۶۲، ص ۱۶۸.
- ۵- دوبوکور، مونیک، رمزهای زنده جان، ترجمه جلال ستاری، نشر مرکز، ۱۳۷۳، ص ۳۵.
- ۶- روایت پهلوی، ترجمه دکتر مهشید میر فخرایی، موسسه مطالعات و تحقیقات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶، ص ۸۸.
- ۷- ریگ ودا، (گزیده سروده ها)، به تحقیق و اهتمام دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی با پیشگفتار دکتر تاراچند، نشر نقره، ۱۳۷۲، سرود ۱۲ و ۱۶۴.
- ۸- ستاری، جلال، مدخلی بر رمز شناسی عرفانی، نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۱۳۵، ۱۳۷.
- ۹- عطار، فریدالدین، منطق الطیر، به اهتمام دکتر سید صادق گوهرین، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۷۳.
- ۱۰- عهد عتیق، (کتاب مقدس تورات)، انجمن پخش کتب مقدس در میان ملل، مزامیر داود، بی تا

- ۱۱- فردوسی ، شاهنامه ، ج ۱-۹ ، چاپ مسکو ، ۱۹۶۶
- ۱۲- فرنیغ دادگی ، بندهش ، ترجمه دکتر مهرداد بهار ، توس ، ۱۳۶۹ ، ص ۵۸ ، ۱۱۳ .
- ۱۳- کارنامه اردشیر بابکان ، ترجمه دکتر بهرام فره وشی ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۵۴ ، ص ۵ .
- ۱۴- کریستی ، آنتونی ، اساطیر چین ، ترجمه باجلان فرخی ، اساطیر ، ۱۳۷۳ ، ص ۱۰۳ .
- ۱۵- مینوی خرد ، ترجمه دکتر احمد تفضلی ، توس ، ۱۳۶۴ ، ص ۶۷ .
- ۱۶- نظامی گنجوی ، خمسه نظامی ، (مخزن الاسرار ، لیلی و معجون ، خسرو شیرین ، هفت پیکر ، خردنامه ، شرف نامه) به اهتمام وحید دستگردی ، امیر کبیر ، ۱۳۶۲
- ۱۷- ورمازن ، مارتن ، آیین میترا ، ترجمه نادر بزرگ زاده ، نشر چشمه ، ۱۳۷۱ ، ص ۱۹۳ .
- ۱۸- ویو ، ژ ۷ فرهنگ اساطیر مصر ، نشر مرکز ، ۱۳۷۲ ، ص ۴۹ ، ۴۸ ، ۱۱۲ ، ۱۱۹ .
- ۱۹- یشت ها ، ترجمه دکتر کتابون مزداپور ، ج ۲ ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۶۳ ، ص ۴۵۷ .

